

می‌توانیم از آن استنباط بکنیم در نظر بگیریم. جملات زیادی می‌توان گفت که ما یک حرفی می‌زنیم و یک حرف دیگر را مراد می‌کنیم و یا حرفهای دیگری. در واقع، لایمهای مختلفی از برداشتها وجود دارد.

انگلیسی‌ها در مورد صبحانه خودشان می‌گویند: «اگر می‌خواهید در انگلستان سیر باشید، سه وعده صبحانه بخورید.» منظور از این حرف چیست؟ اگر بخواهیم کارکردهای استعاری زبان و کارکردهای اصطلاحی آن را در نظر بگیریم. این حرف یعنی چه؟ سه وعده صبحانه بخورید، به آن معناست که صبحانه‌های انگلیس در دنیا معروف است یا به این معناست که بعد از صبحانه، دیگر خبری نیست و یا مردم انگلیس، ناهار و شامشان چندان ترفینی ندارد یا هر دو. هم چنین انگلیسی‌ها در مورد نخست‌وزیرشان می‌گویند: «هیچ‌کس به تنهایی گرفتاری‌هایی را که ویلسون نصیب مردم کرد، نمی‌تواند به سر مردم بیاورد.» یعنی ویلسون خیلی بدبختی سر مردم آورده یا نه؟ شما دو پهلوی بودن این اصطلاحات و جملات را به راحتی و با کمی دقت می‌توانید درک کنید.

نکته بعدی این است که شاید ما این حرف را قبول نداشته باشیم که عده‌ای می‌گویند طنز، قالبی است که بیشتر ویژه فرهیختگان است. اگر این طور باشد کسی که بخواهد برای بچه‌ها طنز بنویسد بادشواری مضاعفی روبه‌رو است. آیا بچه‌ها جزء فرهیختگان جامعه به حساب می‌آیند یا نه؟ با این تفاسیر می‌بینیم که طنز، دشواری‌های خودش را دارد.

«سیلوراستاین» یکی از آن کسانی است که آمده و برای بچه‌ها طنز نوشته و برخلاف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ما که کتاب‌های بچه‌ها را طبقه‌بندی می‌کند (الف و ب و ج و د و الی آخر)، وی در بعضی کتاب‌هایش می‌نویسد: «برای تمام سنین». آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا مخاطبان یک نویسنده می‌توانند هم بچه‌ها باشند و هم بزرگسالان؟ جواب مثبت است. اگر چه این نوشته باید ویژگی‌هایی داشته باشد و ما باید به آثار سیلوراستاین مراجعه بکنیم و ببینیم چقدر می‌تواند از پس این ادعا برآید.

اکنون می‌رسیم به معرفی کوتاهی از «سیلوراستاین». او از نویسندگان خوشبخت یا خوش شانس دنیاست که در کشور ما تقریباً تمام آثارش ترجمه شده است: «درخت پخشنده»، «در جستجوی قطعه گمشده»، «آشنایی با دایره بزرگ با قطعه گمشده»، «آقای باکلا و آقای بی کلاه» که گزینه دو شعراست «وقتی به سن تو بودم» که گزینه ۳ کتاب است... دوستی که در آمریکا، کتابدار است، می‌گفت: سیلوراستاین این خوش شانس را در آمریکا هم دارد. کتاب‌های سیلوراستاین که چاپ می‌شوند، مدت زیادی پروی قفسه‌های کتاب فروشی باقی نمی‌مانند سیلوراستاین تنها نویسنده داستان‌های کودکان نبود، نقاش بود، کارتون‌پرداز و کارتون‌ساز بود، نوازنده و آهنگساز بود و در کنار اینها برای بزرگ‌ترها هم داستان و قصه می‌نوشت.

طنز سهل و ممتنع

اکنون ویژگی‌های طنز «سیلوراستاین» را فهرستوار برایتان می‌گویم: یکی از ویژگی‌های کارهای سیلوراستاین، سهل و ممتنع بودنش است، یعنی ساده می‌نویسد، البته سادگی حسن بزرگی است، ولی اگر ممتنع نباشد هنر نیست. من هم شاید بتوانم ساده صحبت بکنم، اما ای بسا دیگران از من هم ساده‌تر و بهتر حرف بزنند. پس حرف زدن من در این جا هنری نیست، ولو این که سهل هم باشد. سیلوراستاین، سهل و ممتنع می‌نویسد. در این جا نمونه‌ای از آثار وی را برایتان می‌خوانم تا



که باید کار دشواری باشد. در این جا با صورت‌های ساده و کارکردهای خطی زبان روبه‌رو نیستید، بلکه با پیچیدگی‌هایی مواجه می‌شوید. در همین جا گریزی بزنم به مساله شعر؛ شعر حادثه‌ای است در زبان، اگر طنز را هم به نوعی نزدیک به شعر ببینیم، می‌توانیم بگوییم که اگر شعر زبان را به بازی می‌گیرد، طنز با زبان بازی می‌کند و این بازی کردن هنرمنانه است نه بازی کردنی که از هر کس ساخته‌باشد. ویژگی دیگر طنز ارجاعات فرهنگی و تاریخی آن است، یعنی طنز در یک محیط بومی و ملی و در یک فضای فرهنگی و تاریخی خاص خلق می‌شود. بنابراین، این جا نیز فهم طنز و درک طنز دارای پیچیدگی‌هایی است.

این جمله معروفی از «جانانان اسکویت» است که «هر کس بخواهد از طنز صحبت کند، آن را نفی می‌کند» ما هم برای این که از قافله عقب نمانیم، نفی‌اش می‌کنیم.

«اسکویت» در مورد کنترل جمعیت، می‌گوید بهترین کار این است که شما بچه‌ها را چاق کنید و بعد بدهید مردم بخورند! به این ترتیب جمعیت کم می‌شود این راه بسیار ساده و مردم پسندی خواهد بود. این جمله طنز و معانی مختلفی را که

سعی می‌کنیم صحبتیم را حول سه محور خلاصه کنیم: ۱- مقدمه کوتاهی در مورد طنز ۲- معرفی سیلوراستاین ۳- ویژگی طنز سیلور استاین. می‌گویند بعد از شعر، از میان قالب‌های ادبی، نوشتن داستان کوتاه از همه مشکل‌تر است.

اگر این طور باشد که به نظر عده‌ای از صاحب‌نظران همین طور است، من می‌خواهم چیزی به آن اضافه کنم و آن این که از بین قالب‌های ادبی، بعد از شعر، ترجمه طنز از دشوارترین آنهاست.

شاید بعد از قسمت اول صحبت‌مان که مربوط به طنز است این مسئله روشن‌تر بشود. یکی از تعاریفی که از طنز کرده‌اند، این است که طنز، بیان چیزی است که به طور کلی یا جزئی با آنچه گفته یا نوشته می‌شود، تفاوت دارد. توجه داشته باشید که از همین جا مشکلات کار شروع می‌شود؛ یعنی با نوع خاصی از نوشته روبه‌رو هستیم.

شاعرانگی طنز

حال مقلاری از ویژگی‌های طنز را بیان می‌کنیم: طنز ایهام دارد، یعنی از ویژگی‌های طنز ایهام است و خود بیان ایهام و در عین حال آماده کردن آن برای درک مخاطبان، نشان می‌دهد

از جامع علم ادب

ویژگی کار استاین، سهل و ممتنع بودن طنزش است



طنز استاین، شاد و گزنده و آموزنده است و نه تلخ و مایوس کننده



سیلور استاین، بر خلاف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کتاب‌ها را به گروه‌های سنی طبقه‌بندی نکرده است

می‌بینید، این واقعی نیست. اگر این کار را کردیم و آنها را بر صدلی‌هایشان نگه داشتیم، آن وقت است که کاری انجام داده‌ایم. سیلور استاین می‌آید فاصله گذاری می‌کند. به این شکل که وسط داستان می‌آید و می‌گوید که این داستان ساختگی است، این داستان را خودم ساختم و به شکلی خیلی جالب، بابچه‌ها، وسط داستان حرف می‌زند. مثلا در «لافکارپو» می‌گوید: «این شیره همین طور راه خودش را گرفت و رفت؛ نه آدرسی، نه تلفنی، هیچ چیز حتی برای من یک‌نامه هم نفرستاد.» بعد داخل پرانتز توضیح می‌دهد: «ضمنا بچه‌ها برای اطلاع شما باید بیگم که آدرس من اینه، سالروز تولد من هم این جوری است، به وقت خواستید کادویی، چیزی بفرستید اینه...» این یک نوع فاصله‌گذاری است، بچه را از درون قصه درمی‌آورد و دوباره به درون آن می‌برد تا آگاهانه و سنجیده‌تر قصه را بخوانند. استاین، همه این کارها را در خدمت صلح و عشق و محبت و دوستی و اقدام سازنده و وحدت وجود انجام می‌دهد. به قول سهراب سپهری خودمان: «کارمانیست شناسایی راز گل سرخ / کار ما شاید این است کمدر افسون گل سرخ شناور باشیم.»

نمایشی شکسپیر در «رومئو» و «ژولیت» که وقتی دشنه بمسین‌هاش می‌نشیند دوباره و در همان لحظه آخر، به زبان طنز با دیگران برخورد می‌گوید: «می‌خواهم آبگوشت درست کنم اما چیزی در دست ندارم نه گوشتی، نه نخودی، نه لوبیایی. پس ناچارم خودم توی دیگ بنشینم تا از خودم آبگوشت درست کنم. می‌نشینم بی‌گلایه و فریاد به خود نمک و فلفل اضافه می‌کنم و آواز می‌خوانم، می‌جوشم و لبخند می‌زنم، خود رامی چشم و با ملاقه بزرگ چوبی هم می‌زنم و حالا که یک ربع به ظهر مانده آماده خوردنم» در اینجا انتظار داریم که داستان خیلی فاجعه وار تمام شود، اما سیلور استاین نمی‌خواهد که خاطر بچه‌ها را آزرده کند. اومی خواهد به آنان درس بدهد و نمی‌خواهد اذیت‌شان کند. حالا ببینیم چطور تماشای می‌کند: «آهای شکموهای سور چران، کاسه‌های تان را بیاورید، بعد از نوش جان کردن من، دسرفراموش تان نشود.»

ایجاز در طنز

ویژگی دیگر سیلور استاین، ایجاز است. اگر بخواهیم مورد ایجاز، نمونه‌ای بیاوریم، باید کل کارهای استاین را برای شما بخوانیم که این کاری نشدنی است. شما در آثار دیگر نویسندگان می‌بینید که انسان و انسان با هم حرف می‌زنند، انسان و حیوان، انسان و گیاه و... با هم صحبت می‌کنند، اما در کارهای سیلور استاین، تقریباً تمام اینها را در کنار هم دارید.

در لافکارپو، که من در سال ۵۵ آن را با عنوان «شیر انداز» ترجمه کردم و به دلایل مختلفی در یک انتشارات باقی ماند تا یک ترجمه دیگر از آن در آمد، یک بلوط با رز صحبت می‌کند. رز به او می‌گوید: «چرا دیگر با من صحبت نمی‌کنی، یعنی این قدر بزرگ شدی؟ بلوط پاسخ می‌دهد: «نه، موضوع این نیست که من این قدر بزرگ شده‌ام، مساله این است که تو این قدر کوچک مانده‌ای؟» می‌بینید؟! اشکال با هم صحبت می‌کنند اشکال بسیار ساده.

«قطعه گمشده» را در نظر بگیرید. به نظر من، این اثر یک اثر عرفانی است که مربوط به وحدت وجود است و می‌توان از آن استنباط‌های مختلفی کرد. با همین عبارت ساده: «یک قطعه گمشده از یک دایره». دایره، مراحل سیر و سلوک فراوانی را طی می‌کند تا قطعه گمشده‌اش را بیابد مگر نه این که همه ما گمشده‌هایی داریم؟! مگر نه این که همه ما دنبال گمشده خود می‌گردیم. در این جا نیز دایره همین کار را می‌کند: قطعه‌ها با هم صحبت می‌کنند، عندا یا عند، حروف الفبا با هم همه و همه با هم حرف می‌زنند.

سیلور استاین، تخیل بچه‌ها را دوست دارد و آن را دست کم نمی‌گیرد. همان طور که ما در شعر حس آمیزی داریم در کارهای او نیز چنین چیزی بسیار وجود دارد و هر چیزی می‌تواند شخصیت پیدا کند و به حرف دربیاید.

فاصله گذاری

آخرین ویژگی کار استاین، «فاصله گذاری» است. شما می‌دانید که در تئاتر سه روش وجود دارد که یکی از آنها، تئاتر با الگوهای ارسطویی است براساس این روش، ما باید آن چنان اثر هنری، به ویژه کار نمایشی را ارائه دهیم که بینندگان ما جذب شخصیت ما بشوند و اصلاً نتوانند که مشغول تماشای یک نمایش هستند.

اما بعدها (در اوایل قرن بیستم) عده‌ای مانند برتولت برشت گفتند: «نه آقا! چرا باید کاری بکنیم که بینندگان ما فراموش کنند که دارند نمایش تماشا می‌کنند؟ هر لحظه هم می‌توانیم بگوییم که حضرات! شما دارید نمایش

علاوه بر این که رفع خستگی شده باشد، بانثری که او در کتاب درخت بخشنده دارد و از زبان یک کودک نقل می‌شود، آشنا شوید. کودکی که به قفس شیر نزدیک می‌شود و آن در شکم شیر قرار دارد، به راحتی با ما صحبت می‌کند و بچه‌ها هم راحت می‌خوانند و در عین حال، نتیجه اخلاقی هم می‌گیرند. بچه می‌گوید: «ببخشید که در هم و برهم می‌نویسم چون هوای این جاکمی تاریک است. متاسفانه امروز عصر، زیادی به قفس شیر نزدیک شدم. برای این حالا توی شکم شیر برایتان می‌نویسم و برای همین هوا بفهمی، نفهمی تاریک است.»

یعنی به همین سادگی، این موضوع را که بچه‌ها نباید به قفس شیر نزدیک بشوند، مطرح می‌کند. انگار که اتفاق مهمی نیفتاده، اما بچه‌ها این نکته را می‌گیرند. لازم نیست که ما هزار خط و نشان برای بچه‌ها بکشیم تا کاری را نکنند؛ می‌شود با همین طنز ساده، سهل و ممتنع «سیلور استاین» هم گفت و بچه‌ها درس داد (استاین) از این کلمه «درس دادن» خوش‌اش نمی‌آمد) یا حتی می‌شود کاری کرد که بچه خودش فکر کند و به این نتیجه برسد که نباید به قفس شیر و شیرها نزدیک شود.

طنز شاد و فراگیر

ویژگی دوم سیلور استاین، همان طور که ذکر شد این است که برای تمام سنین می‌نویسد. چگونه؟! آیا موضوعات بزرگسالان و موضوعات مورد توجه خردسالان یکی است تا یک نفر برای هر دو بنویسد؟ من می‌گویم آری و یک نمونه کوچک هم می‌آورم. ماهمه از دنیای ماشینی خستگی‌هایی داریم که خاص خودمان است: آلودگی‌ها، شتاب‌های سرسام آور، ناراحتی‌ها... همه این‌ها را ما آدم‌های بزرگ داریم و به زبان‌های مختلف بیان می‌کنیم. سیلور استاین هم همین مساله را، دنیای ماشینی شده، دنیای پر از آهن و سیمان و لاستیک و تمام چیزهای مصنوعی شده را جلاز جنبه‌های مثبتش بیان می‌کند. با یک نقاشی بسیار ساده که این هم از ویژگی‌های کارش است. برای بچه‌ها این طور می‌گوید که «غم انگیزترین صحنه‌ای که در عمرم دیدم، دار کوبی بود که بر درخت پلاستیکی نوک می‌زد. دار کوب نگاه می‌کرد به من کرد و گفت: دوست من، درخت هم درخت‌های قدیم» آیا ما بزرگسالان از خواندن این نوشته بر انگیزخته نمی‌شویم و لذت نمی‌بریم؟ بچه‌ها چطور؟ بچه‌ها دریافت و برداشت خاص خودشان را از این شعر ندارند؟ تصور من این است که بچه‌ها هم خوش‌شان می‌آید هم می‌فهمند.

ویژگی دیگر طنز سیلور استاین، طنز شاد و گزنده، و آموزنده است، نه طنز تلخ و مایوس کننده. حتی او وقتی که یک نفر که گوشت ندارد، نخود و لوبیا ندارد تا آبگوشت درست کند، می‌گوید که این باید چه کار بکنند و حسن هم‌مردی ما را می‌خواهد جلب کند، همین را همه زبان طنز می‌گوید اما طنز تلخ نه. طنزی که لبخند به لب ما می‌آورد و ما را به فکر وامی‌دارد. در مورد طنز این پرسش وجود دارد که اول لبخند می‌زنیم یا فکر می‌کنیم (مانند همان جریان مرغ، تخم مرغ)؟ من می‌گویم هر دو با هم، ولی اگر کسی مجبورم کند که حتماً باید یکی را بگوییم می‌گویم که شما اول می‌خندید و بعد شروع می‌کنید به فکر کردن؛ مانند سیستم آبیاری قطره‌ای طرفه‌های کرمان و جنوب: قطره قطره آب فرود می‌آید و جذب می‌شود. طنز «سیلور استاین» نیز همین طور است. ببینید استاین چه گوته در مورد شخصی که نه گوشت دارد و نه مواد دیگر، ولی می‌خواهد آبگوشت درست کند، مطلب می‌نویسد: (درست مثل شخصیت